

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين
اللهم کن لولیك الحجة بن الحسن صلواتك علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیا وحافظا
وقائدا وناصرًا ودليلا وعینا حتی تسکنه أرضک طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت
الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی
أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا
والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم
القيامة.

دوشنبه ۹۶/۲/۲۵ (جلسه ۲۳۲)

در این امر اول در مقدمه ی واجب در کفایه، یک مسئله این بود که آیا این وجوب مقدمه، مسئله اصولی
است یا فقهی یا کلامی یا از مبادی احکام؟ نکته ی دوم این بود که آیا لفظی است یا عقلی است؟ نکته
ی سوم هم عبارتی در کفایه بود که آن عبارت را معنا کردیم.

مطالب امر اول را دیروز عرض کردیم و در نوشته تقریبا دوبرابر آن را آورده ایم و دیگر ذکر نمی کنیم،
فقط آن نکته ی سوم که یک عبارتی که مرحوم آخوند داشت در اشکال به صاحب معالم ره که بعد از
آنکه ملازمه در مقام ثبوت، محل اشکال است، چه معنا دارد که ما بحث از مقام اثبات کنیم؟

مرحوم آقای ایروانی عرض کردیم که به این فرمایش آخوند اشکال کرده ولی عرض کردیم که اشکال ایشان وارد نیست. یک نکته ای دیروز در ذهن من در تقریب این کلام آمد که آن را هم در نوشته نوشتیم ولی برای تدریس کفایه، آن را ذکر می کنیم.

دلالت لفظیه اگر بخواهد در مقدمه ی واجب باشد، قطعاً دلالت التزامیه اش است. چون مطابقیه و و تضمینیه که توهمش هم نمی رود. دلالت التزامیه ، چه التزامیه عقلیه و چه التزامیه عرفیه، باید اول ما ملازمه را از خارج بفهمیم، مثلاً وقتی می گوید دوات بیاور، چون از خارج می فهمیم که دوات برای نوشتن است، باید با قلم باشد. یعنی باید ملازمه از خارج، ثابت باشد تا بعد بگوییم که لفظ دلالت می کند. ولی وقتی یک کسی اصلاً نداند که بین دوات و قلم ملازمه هست، دلالت التزامیه معنا ندارد. دلالت التزامی عقلی هم همینطور است. وقتی که گفتیم ملازمه هست بین وجوب مقدمه و وجود ذی المقدمه، آن وقت، وقتی شارع می فرماید نماز بخوان، می گوییم بالدلالة الالتزامیه دلالت می کند که وضو هم واجب است. ولی اگر کسی ملازمه را متوجه نشود و ملازمه نباشد، دلالت التزامی معنا ندارد. دلالت التزامی در طول آن ملازمه است یعنی ملازمه باید با غمض عین از آن دلالت باشد و فرمایش مرحوم آخوند این است که بعد از آنکه ملازمه خودش ثبوتاً محل اشکال است، شما دارید استدلال می کنید به این ممکن است بگویید ما به این می فهمیم که ملازمه نیست. نه! خوب قطعاً ملازمه نیست و این لفظ دلالت نمی کند ولی ممکن است آن ملازمه، ملازمه بین بالمعنی الاخص باشد. این هم یک توجیهی است که شاید این توجیه، ادق از توجیهی که دیروز عبارت کفایه را کردیم باشد. علی ای حال این مطالبی است که به ذهن ما رسید.

اما امر ثانی:

در امر ثانی، مرحوم آخوند بحث تقسیمات مقدمه را شروع می کند که خود این امر ثانی، چند بخش است. یک تقسیماتی هست راجع به مقدمه داخلیه و خارجیه، یک تقسیماتی هست راجع به مقدمه وجود و وجوب و صحت و امتثال. یک تقسیماتی هست راجع به مقدمه متقدم و متأخر و مقارن. اینها در این امر ثانی ذکر می شود.

اولین تقسیم در امر ثانی این است که مرحوم آخوند می فرماید منها تقسیم المقدمه الی الداخلیه و الخارجیه. در این تقسیم، ان شاء الله شش نکته باید بررسی شود.

نکته ی اولی، تعریف مقدمه ی داخلیه است. نکته ی ثانی اشکالی است که آیا مقدمه ی داخلیه داریم؟ اجزاء متصف می شوند به مقدمیت یا نمی شود؟ نکته ی ثالثه حل این اشکالی است که آخوند بیان فرموده. نکته ی چهارم در فرقی است که آخوند بین اجزاء که مقدمه ی داخلیه هستند و هیولی و صورت که جزاء اجزاء خارجیه ی مرکب هستند بیان فرموده. نکته ی پنجم این است که لو فرض که قبول کردیم اجزاء و مقدمات داخلیه، متصف می شود به مقدمیت، مقدمه داخلیه داریم، آیا متصف به وجوب غیری هم می شود یا نه؟ ملاک مقدمیت درش هست ولی ملاک وجوب درش نیست یا اگر ملاک وجوب درش هست، مانع از تعلق وجوب دارد. لذا مقدمه ای است که وجوب غیری ندارد، حالا یا لعدم المقتضی یا لوجود المانع. نکته سادسه مقدمات خارجیه است که تکلیفشان چیست؟

اما نکته ی اولی، مرحوم آخوند می فرماید مقصود از مقدمه ی داخلیه، یعنی آن اجزائی که ماهیت مامور به را تشکیل می دهد. خوب مقدمه ی داخلیه، بعضی ها اینطور معنا کرده اند که ما مقدمه ی داخلیه بالمعنی الاخص داریم و مقدمه ی داخلیه بالمعنی الاعم داریم. مقدمه داخلیه بالمعنی الاخص یعنی هم خود قید داخل است، مقدمه داخل است، و هم تقید داخل است. مثلا وقتی که می گوییم نماز، رکوع، مقدمه ی داخلیه هست، هم خود رکوع جزء مامور به است و هم تقیدش. چون مرکب واجب ارتباطی،

رکوع در جایی است که بعد از قیام واقع شود و بعد از سجده. یعنی خود رکوع که هست، تقیدش هم به این که باید بعد از قیام و قبل از سجده باشد، این هم داخل است به خاطر این که در مرکب های ارتباطی، این طور نیستند که فقط رکوع جزء باشد که هر جا دلت خواست، بیاوری، رکوع با یک قید خاصی، شرط خاصی، جزء است. لذا یک بحثی هست در باب صلاة که اگر کسی حواسش نبود، و تکبیرة الاحرامش را ایستاده گفت، نشست حمد و سوره اش را خواند، بعد که بلند شد، آیا بایستی این حمد و سوره را بیارد دوباره ایستاده یا نه، برود به رکوع؟ آنجا فرمودند اگر ما گفتیم قیام، جزء مستقل است، ربطی به حمد و سوره ندارد، نه، خوب حمد و سوره اش را خوانده، غایة الامر قیام را نیاورده. خوب قیام هم که به حدیث لاتعاد برداشته می شود. اما اگر گفتیم نه، قیام شرط حمد و سوره است یعنی حمد و سوره عن قیام جزء است اینجا باید حمد و سوره را دوباره بخواند چون آنی که آورده، جزء نبوده. حمد و سوره ای جزء است که مقارن با قیام باشد. آنجا مرحوم شیخنا الاستاذ و شاید هم آقای خوئی این اشکال را کرده اند که این بحث اصلا غلط است چون چه ما بگوییم قیام، جزء است و یا بگوییم شرط قرائت است، چون واجب، واجب ارتباطی است، قطعاً قرائت مقارن با قیام است به خاطر این که این قیام نسبت به قرائت، یا لابشرط اخذ شده، یا بشرط لا اخذ شده و یا بشرط شیء اخذ شده، خوب قطعاً به شرط شیء اخذ شده. لذا این بحث غلط است. پس مقدمه ی داخلیه ی بالمعنی الاخص یعنی هم اجزاء داخل اندو هم تقیدش. در مقابل مقدمه داخلیه بالمعنی الاعم که خود مقدمه داخل در ماهیت مامور به نیست، بلکه تقیدش داخل است. مثل وضو. وضو خودش داخل در مامور به نیست اما تقید صلاة به وضو داخل است.

یک مقدمه ی خارجییه هست در مقابل اینها مثل این که کسی که می خواهد نماز بخواند، یک مکانی باید باشد که بایستد. یا مثلاً کسی که می خواهد برود حج، قطعاً باید طی طریق کند. این نه تقیدش داخل است و نه خودش.

از آن ور مقدمه ی خارجی هم ممکن است کسی همینطور معنا کند که یک مقدمه خارجی ای داریم بالمعنی الاعم و یک مقدمه ی خارجی ای داریم بالمعنی الاخص. یعنی این وضو را هم می شود داخل مقدمه ی داخلی ذکر کرد و هم می شود داخل مقدمه خارجی ذکر کرد. اینها را بعضی فرمودند ولی مقدمه ی داخلی ای که مورد بحث است، چون ما که در لفظ بحث نداریم، مقدمه ی داخلی که در روایت ذکر نشده که ما بخواهیم در ظهور این کلمه بحث کنیم. مقدمه ی داخلی ای که در این تقسیم مورد بحث است، همان مقدمه ی داخلی بالمعنی الاخص است یعنی هم خود قید داخل ماهیت مامور به است و هم تقیدش داخل ماهیت مامور به است. این نسبت به نکته ی اولی که تعریف مقدمه ی داخلی و مقدمه خارجی باشد.

نکته ثانیه: مرحوم آخوند اشکالی ذکر میکند بر این که چطور ممکن است ما مقدمه ی داخلی داشته باشیم. اتصاف اجزاء به مقدمیت، محال است. چرا؟ چون مقدمه و ذی المقدمه، علت و معلول اند و علت و معلول باید دو وجود منحاظ داشته باشند. و حال آنکه ذی المقدمه چیست؟ همین اجزاء. مقدمه چیست؟ همین اجزاء. نمی شود که علت و معلول و مقدمه و ذی المقدمه، یکی باشد. لذا اتصاف اجزاء به مقدمیت، عقلا محال است.

نکته ثالثه: آیا در اتصاف به مقدمیت، تقدم علی لازم است؟ یعنی چیزی مقدمه می شود که آن چیز، علت برای ذی المقدمه می شود که وقتی تقدمش، تقدم علی باشد، قطعاً باید وجودش منحاظ و مغایر با ذی المقدمه باشد؟ این اگر باشد، اشکال وارد است. یا نه، در مقدمیت، ما صرف تقدم را می خواهیم، ولو تقدم طبعی باشد؟ مقدمه یعنی چیزی که بر ذی المقدمه مقدم است و لو تقدمش تقدم طبعی باشد. اگر گفتیم اتصاف به مقدمیت، فقط صرف تقدم را می خواهد ولو تقدم طبعی و احتیاج به علت و معلول ندارد، اینجا اجزاء مقدمه هستند به خاطر این که این کل، وقتی این اتاق را نگاه می کنیم با این سقف و ستون، اینها همه باهم مرکب است و ذی المقدمه است. ولی وقتی در همین کل این ستون را نگاه می

کنیم، این ستون، می شود مقدمه، جزء این اتاق به خاطر این که این ستون، تقدم طبعی دارد، تقدم طبعی، یعنی وجود این متاخر، متوقف است بر وجود متقدم. ولی وجود متقدم، متوقف نیست بر وجود متاخر. وجود این اتاق، متوقف بر این ستون است ولی وجود این ستون، متوقف نیست بر این اتاق. کل و ذی المقدمه و مرکب، اجزاء به شرط انضمام هستند، اما جزء، این ستون است یا این رکوع است، لا بشرط از انضمام یعنی وقتی این را خودش را فی حد نفسه نگاه می کنیم، جزء است، مقدمه است. این را در ضمن مجموع، همه را نگاه می کنیم، کل است و تقدم طبعی، هست. مثل یک که مقدمه ی وجود دو است چون دو متوقف بر یک است ولی یک، متوقف بر دو نیست. اما اینطور نیست که یک و دو، وجود منحاز داشته باشند که بگوییم این یکی است و این دوتا است. تمام لم اشکال این است که تصور فرموده مقدمیت، متوقف است بر علت و معلول، وقتی که تقدم علی می خواهد، قطعاً می شود دو تا شیء. لم جواب هم همین است که در اتصاف به مقدمیت، نفس تقدم طبعی کافی است و تقدم طبعی، جزء نسبت به کل دارد.

سوال: جزء هم باید به شرط انضمام باشد و متضایفین هستند.

جواب: دو مطلب خلط نشود. وقتی که ما جزء را نگاه می کنیم، یک جزئیت داریم و یک مرکب و کلیت. آنی که متضایفین است، وصف جزئیت و وصف کلیت است. مگر وصف علیت و وصف معلولیت متضایفین نیستند؟ ولی علت، مقدم بر معلول است. ذات جزء، اینطور نیست که باید بشرط انضمام لحاظ شود. بله وصف جزئیت، وقتی است که بشرط انضمام لحاظ شود. ما که می گوییم اجزاء داخلیه، مقصودمان وصف جزئیت که نیست، ذات جزء است. بله این ذات جزء در ضمن کل باید لحاظ شود، ولی در ضمن کل، خودش لحاظ می شود. مثل این می ماند که انسان در این اتاق، این ستون را می بیند نه این که در بیابان تنها، اما این ستونی که در یک اتاقی دیده می شود، یک وقت به خودش نظر می کنی، مثل وجود ذهنی است، یک وقت هست به انضمام بقیه است.

نکته رابعه: که ظاهراً نظر دارد به صاحب حاشیه و یا به احتمال ضعیف به صاحب فصول، این است که شما فرمودید جزء، عبارت است از رکوع لابشرط، باید بگویید رکوع به شرط لانه لابشرط چون انسان، از دو جزء خارجی تشکیل شده، ماده و صورت. ماده بدن است و صورت هم آن روح، البته منظور آن روح حیوانی که روح بخاری است، نیست بلکه روح انسانی است که زنده است. روح حیوانی از بدن حیوان خارج نمی شود که زنده باشد و مثلاً در آسمانها باشد. درست است که فردای قیامت حیوانات هم زنده می شوند ولی این منافات ندارد چون مثل معاد جسمانی که ما هم زنده می شویم. خوب این هیولی و صورت، آنجا توضیح داده اند که ماده، عبارت است از آن جزء بشرط لا، صورت، عبارت است از آن جزء به شرط لا، در مقابل جنس و فصل که عبارت از آن جزء لابشرط هستند. لذا جنس و فصل بر هم حمل می شوند ولی ماده و صورت بر هم حمل نمی شوند. نمی توانیم بگوییم البدنُ روحٌ ولی می توانیم بگوییم الحيوانُ ناطقٌ. چطور شد آنجا اجزاء خارجی با اجزاء تحلیلیه به شرط لا بودند و لا بشرط، اینجا شما می فرمایید اجزاء، لا بشرط هستند و حال آن که باید بفرمایید جزء، به شرط لا است؟

مرحوم آخوند از این اشکال جواب می دهد که این کلمه ی لابشرط و کلمه ی بشرط لا، مثل پدر است. این پدر را نسبت به پدرش بسنجی، می شود پسر، نسبت به اولادش بسنجی، می شود پدر. در اجزاء خارجی، مثل ماده و صورت که می گویند بشرط لا است، به شرط لا نسبت به حمل از دیگری است. اینجا که می گوییم لابشرط است، منظور لا بشرط از انضمام است. متعلق ها دوتاست. اینها را نباید قاطی کرد که بگوییم چون اجزاء خارجی در مرکبات حقیقی عبارت است از جزء بشرط لا پس قطعاً این مقدمه داخلی هم که جزء است، عبارت است از جزء بشرط لا. آنجا بشرط لا، ما اجزاء خارجی را در مقابل اجزاء تحلیلیه می سنجم. این انسان، دو جزء خارجی دادو دو جزء تحلیلی دارد. جزء خارجیش ماده و صورت است، جزء تحلیلیش جنس و فصل است. فرق بین ماده و جسم در بشرط لا

و لا بشرط است. به خلاف این رکوع یا این دست که جزء انسان است. این دست که می گوییم لابشرط است یعنی لابشرط از انضمام سائر اجزاء نه این را با جزء تحلیلی بسنجیم.

حالا این بحث مربوط به ما هم نیست، اما این که جنس و فصل، ماده و صورت، او را نگاه می کنیم می گوییم ماده، عبارت است بشرط لا، یک وقت این دو جزء را نگاه می کنیم به نحو لابشرط و یک وقت نگاه می کنیم به نحو بشرط لا، خوب این الفاظی است که در واقع هیچ اساسی ندارد. یعنی چه که این بدن، همان حیوان است، اختلافش در بشرط لا و لابشرط است. ناطقیت همان صورت و روح است و اختلافش در بشرط لا و لابشرطیت است؟!!